

ترانه های پر « فروغ » احمد ظاهر



در اواسط سال 2007 در دکان های افغان ها در اروپا کاست و یا سی دی از احمد ظاهر بفروش میرسید که آواز خوان مشهور افغانستان در خانه اش با سازی آرگن گونه، شعر بلند بالای فروغ فرخزاد « گریز و درد » از اثر معروف اش اسپیر را میسراید. معمولا احمد ظاهر در محافل خصوصی و یا زمانیکه با خودش خلوت میکند، شور و سر مستی بیمانندی از خود بیادگار گذاشته است. ولی درین کاست، احمد ظاهر صدای حزن انگیزی دارد. با آهستگی و فراق آواز میدهد. با وجودیکه پخش صدا از کیفیت عالی برخوردار نیست، ولی شعر فروغ با صدای احمد ظاهر انسان را تا آستان سوزناکترین صدا های وداع و جدائی میبرد.

اگر این کاست آخرین زمزمه های ثبت شده احمد ظاهر نباشد به هر حال آخرین کاست احمد ظاهر است که بدست علاقمندان این هنرمند میرسد. بدین سان، چنین استنباط میشود که گویا احمد ظاهر مرگش را حس میکرده و یا دست کم حدس میزند که ممکن بلائی بزودی ها بسرش آرند. و او را از گزند حاکمیت گریزی نیست؟! رفتم، مرا ببخش و مگو او وفا نداشت

باری، احمد ظاهر گویا با یاران و عاشقان اش درین سروده خدا حافظی میکند :

رفتم، مرا ببخش و مگو او وفا نداشت

راهی بجز گریز برایم نمانده بود

این عشق آتشین پر از درد بی امید

در وادی گناه و جنونم کشانده بود

رفتم که داغ بوسه پر حسرت ترا

با اشکهای دیده ز لب شستشو دهم

رفتم که نا تمام بمانم در این سرود

رفتم



اگر این کاست باز هم بعنوان آخرین کاست احمد ظاهر تلقی شود، می باید کنجکاوانه این پرسش را طرح کرد که چرا آخرین آهنگ احمد ظاهر شعر فروغ است. این پرسش ما را به وجوه مشترک این دو عنصر هنری که یکی در شعر و دیگری در آواز خوانی سلطان قلب ها شده اند، نزدیک میسازد.

احمد شاملو شاعراییکه به شعر فروغ ارج میگذارد، می گوید : " در زمان ما آنجا که سخن باز می ماند، شعر آغاز می شود، البته موسیقی، صورت دیگری از شعر نیز می تواند به حساب آید...!".

بدین سان احمد ظاهر در شعر فروغ آغاز دیگری میگیرد و این آغاز تا مرگ، او را بدرقه میکند چنانکه خود می سراید : « رفتم که نا تمام بماتم در این سرود».

در میان ترانه های احمد ظاهر ، اشعار فروغ فراوان بچشم میخورند. او نه تنها شعر فروغ را زیبا میسراید و با احساس بلندی آواز میکند. آواز خوان معروف در شعر فروغ احساس راحتی می کند و بر خورد **خودمانی** ای با شعر فروغ دارد.

شاعر، پژوهشگر افغان **آقای مسعود قانع** در کنفرانسیکه بمناسبت شصتمین سال تولد و بیست و هفتمین سال مرگ احمد ظاهر که از طرف **کانون فرهنگی افغان های شهر ستراسبورگ در فرانسه** در ژوئن 2006 بر گزار شده بود، به این نکته انگشت میگذارد که احمد ظاهر در یکی از آهنگ هایش دو شعر فروغ را مخلوط می کند. **آقای قانع** با قاطعیت می گوید که احمد ظاهر به فروغ می گوید : « که این گونه نیز میشود ! ». رجوع شود به گزارش شب یادبود احمد ظاهر- سایت های گفتمان، کابل ناته ، زندگی، نی و...



طوریکه در ساحه ی آواز خوانی مروج است، هنرمندان معمولاً شعر یک شاعر را در تصنیفات خود از مصرع اول شروع میکنند. چنان که احمد ظاهر وفا دار بدین رسم، اشعار خیلی از شاعران را از اولین مصرع خوانده است. ولی آواز خوان ما در شعر فروغ احساس دیگری از خود بروز میدهد. هنگامیکه روی شعر زیبایی **دیدار تلخ** از مجموعه **اسیر آهنگی** به زیبایی این شعر بمردم عرضه میکند و طوریکه میدانیم که این شعر با این مصرع شروع میشود :

به زمین میزنی و میشکنی

عاقبت شیشه امید را

درین جا احمد ظاهر آهنگ اش را از بند چهار شروع میکند :

این چه عشقی است که در دل دارم

میگریزی زمن و در طلبت

من از این عشق چه حاصل دارم

باز هم کوشش باطل دارم



طوری‌که تو جه میشود که آواز خوان ما، باز همین بند را جا بجا میکند و مصرع سوم را بجای دوم و مصرع دوم را بجای مصرع سوم میگذارد.

و آیا باز هم احمد ظاهر بار دیگر به فروغ نمی‌گوید که این شعر را میتوان ازین جا شروع کرد و بدین سان خواند؟!

احمد ظاهر گویا با دوستداران هنر می‌گوید که شعر فروغ آنقدر پر لطافت است که به هر شکلی که شعرش را آواز کنی زیباست! و او حق بجانب است.

احمد ظاهر به تمامی خوانندگان شعر فروغ از افغانستان تا ایران از تاجیکستان تا وسعت بزرگ سرزمین فارسی‌زبانان می‌گوید که فروغ را نمی‌توان محدود به یک جغرافیا خاصی کرد. فروغ از آن «فروغ دوستان» است و او شعر فروغ را انچنان که دوستداران شعرش آرزو میکنند، میخواند. به شعر وداع از کتاب اسیر به صدای احمد ظاهر گوش کنید. درین آهنگ امواجی از جدائی، حسرت، تلخی و شرمینی به زیبایی ویژه جان ما را تسخیر میکند:

میروم خسته و افسرده و زار
سوی منزلگه ویرانه خویش
بخدا میبرم از شهر شما
دل شوریده و دیوانه خویش

شاعر و آواز خوان که هر دو محبوب میلیون‌ها انسان اند. این‌ها که در دو دیار مختلف زیستند، آنقدر به هم نزدیکی دارند که بعد از مرگ، برآستی یک زوج هنری را میسازند و فراتر از مرز و دیوار‌هایی که میان مردمان تحمیل کرده‌اند، پرواز میکنند. آوانیکه احمد ظاهر با شعر فروغ آشنائی پیدا میکند، با شعرش چنان زندگی میکند که خود گوئی این دو زندگی عاشقانه‌ی مشترکی داشته‌اند. احمد ظاهر بعد از مرگ اش در شعر فروغ «تولد دیگر» مییابد. و فروغ در آواز احمد ظاهر جلوه‌نوی پیدا میکند. آهنگ‌های احمد ظاهر مثل شعر فروغ لبریز از احساس، عاطفه، صلح، عصیان و دلنشین‌اند. شعر فروغ مثل آهنگ احمد ظاهر دلپذیر، عمیق، اجتماعی، سیاسی و پر از لطف‌اند.

احمد ظاهر وقتی شعر اسیر را میخواند، پرسشی در ذهن چینن‌رخنه میکند که برآستی این آهنگ عاشقانه را به فروغ نمی‌خواند؟! و یا اگر به کتاب فروغ مراجعه شود، مطالعه این شعر چنان بنظر میرسد که طرف‌مورد مخاطب فروغ، احمد ظاهر باشد؟! هر چند فروغ احمد ظاهر را نمی‌شناسد.

ترا میخواهم و دانم که هرگز

به کام دل در آغوشت بگیرم

تویی آن آسمان صاف و روشن

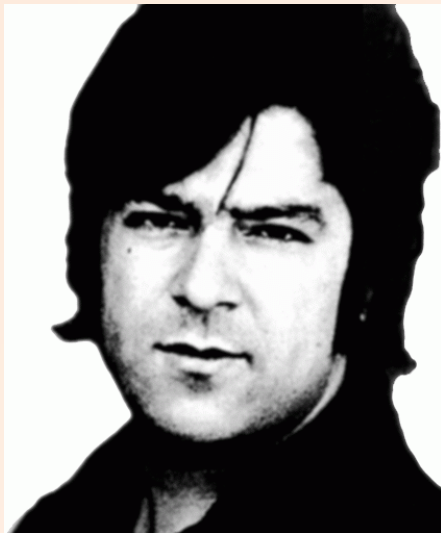
من این کنج قفس، مرغی اسیرم

یکی شعرش اش صمیمانه است و دیگری آوازش. احمد ظاهر شعر فروغ را بگونه‌ی آواز میکند که اگر شنونده با شعر فروغ آشنائی نداشته باشد، گمان میبرد که شعر از خود احمد ظاهر است. بدین سان احمد ظاهر یکی از بهترین سرایندهگان شعر فروغ میشود که فراتر از مرزها بی‌بدیل میماند. هر چند اشعار فروغ ساده، صمیمی و روان‌اند و آن پیچیدگی که در شعر برخی از شاعران بنظر میرسد، در گفتار فروغ دیده نمیشود. با آن هم میتوان گفت که احمد ظاهر یکی از بهترین فروغ‌خوانان زبان فارسی است.

مرگ در دوران شکفتگی

احمد ظاهر خودش را آنقدر به فروغ نزدیک حس می کند که فریاد مرگش را به گونه ی فروغ و آن طوریکه فروغ سروده است، آواز میکند. **مرگ من روزی فرا خواهد رسید - در بهاری روشن از امواج نور.**

باری، یکی از معروفترین ترانه های افغانستان این آهنگ احمد ظاهر است که بنام **مرگ من** شهرت یافته است. این آهنگ بروی شعر معروف فروغ بنام **بعدها** از کتاب **عصیان** ساخته شده است. این شعر و این آهنگ بعد از مرگ این دو هنرمند چه در افغانستان و چه در ایران و تاجیکستان، آوازه بسزای میگیرند.



مرگ من روزی فرا خواهد رسید

در بهاری روشن از امواج نور

در زمستان غبار آلود و دور

یا خزانی خالی از فریاد و شور

مرگ من روزی.....

فروغ وقتی شعرش را میسراید، انگار که ننتها به خود بلکه به احمد ظاهر نیز فکر میکند! مرگ شاعر « در زمستان غبار آلود و دور» فرا میرسد و مرگ آوازخوان « در بهاری روشن از امواج نور». این دو مصرع در بند اول شعر بچشم میخورند!

هر چند در نوشته ها عمر فروغ را سی و دو ساله نگاشته اند. ولی اگر به گفته ی **سیمین بهبهانی** که احمد ظاهر شعرش را دوست میداشت اتکا کنیم، فروغ به عمر سی و سه سالگی میمیرد: « باید این را هم بگویم که واقعا فروغ مظلوم واقع شده، از کلمه مظلوم خوشم نمی آید، اما فروغ ستم روزگار را دیده، همین مرگ قضا و قدری فروغ ستم عجیبی بوده در حق او که در سی و سه سالگی و در دوران شکفتگی بیفتد و بمیرد. واقعا وحشتناک است. چه کارها که می توانست بکند».

فبروری 2007 سایت بی بی سی - گفتگو با سیمین بهبهانی

فروغ در سن سی و سه سالگی در ساعت چهار و نیم بعد از ظهر دوشنبه بیست و چهارم دلو ۱۳۴۵ در یک حادثه هولناک رانندگی در جاده دروس- قلهک کشته میشود.

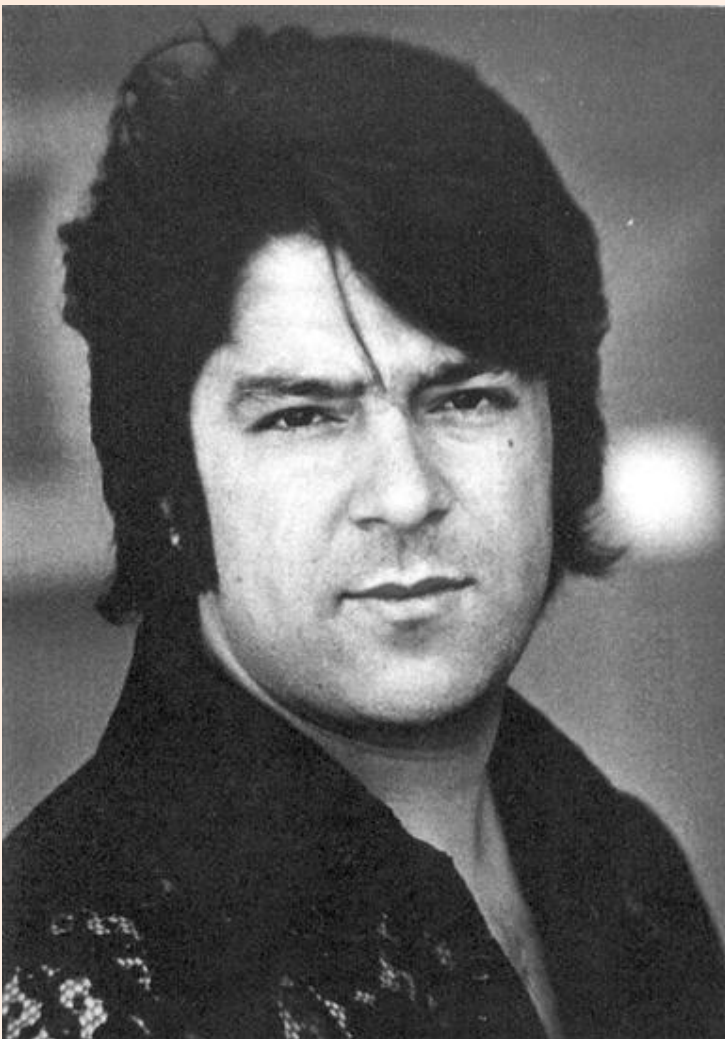
احمد ظاهر نیز به سن سی و سه سالگی در دوران شکفتگی، در بیست و چهارم جوزا 1358 بقول حاکمیت وقت در یک « حادثه ترافیکی » کشته میشود.

بدین سان این « دو عنصر هنری » در بیست و چهارم ماه و در عمر سی و سه سالگی و روی جاده در یک « حادثه ترافیکی » ناخواسته میمیرند! باری، همانطور که حضور فروغ در سروده ها و زندگی هنری احمد ظاهر جلوه گر است، همانطور مرگ احمد ظاهر نیز مرگیست فروغ گونه!

پیشگامان

اگر فروغ در کنار احمدشاملو و یا اخوان ثالث از پیشگامان شعر معاصر فارسی است. احمد ظاهر در کنار دیگرانی از همعصران اش از جمله ظاهر هویدا از پیشگامان موسیقی معاصر افغانستان بشمار می آید.

اشعاریکه احمد ظاهر از فروغ خوانده است بیشتر از کتاب اسیر است و با اضافه چند شعر از کتاب عصیان. جدا از اشعاریکه در بالا سخن رفت، میتوان اشعار زیر را نیز یاد کرد که احمد ظاهر هر شعر فروغ را با اهنگی دلنشین و بسیار زیبا اجرا کرده است :



در برابر خدا

از تنگنای محبس تاریکی
از منجلاب تیره این دنیا
بانگ پر از نیاز مرا بشنو
آه، ای خدای قادر بی همتا
و ...

هر جایی

از پیش من برو که دل آزارم
ناپایدار و سست و گنه کارم
در کنج سینه يك دل دیوانه
در کنج دل هزار هوس دارم
و....

دعوت

ترا افسون چشمانم ز ره برده ست و میدانم
چرا بیهوده می گویی، دل چون آهنی دارم
نمی دانی نم دانی که من جز چشم افسونگر
در این جام لبانم باده مرد افکنی دارم
و...





شعری برای تو

این شعر را برای تو میگویم
در یک غروب تشنه تابستان
در نیمه های این ره شوم آغاز
در کهنه گور این غم بی پایان
و....

جای دارد که در سی و مین سالگرد قتل
آواز خوان مشهور افغانستان باز هم به
سخن جاویدانه ی فروغ مراجعه کنیم و
بدین مناسبت آخرین فریاد فروغ از کتاب
« ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد...» را
آواز کنیم :

« پرواز را بخاطر بسپار

پرنده مردنی ست ».

